

خطر در نیمه شب

شب بود شبی تیره و تار ، تاریکی غلیظی دست بدست هم داده و از هر طرف بهم میپوست و خود را بیشتر مهیا و مجهز میکرد تا بر قلب گرفته و روان خسته و دل افسرده افسردگان فشاری بیشتر وارد سازد .

آری تاریکها چون بهم پیوندند و باهم پیوند کنند و دست دوستی و آشنائی بهم دهند نتیجه‌ئی جز تیرگی و ظلمت و حاصلی جز فشار و اذیت و بار نیاورند .

تاریکان تاریکی را می‌پسندند و در پرتو آن سنگرها سازند و پناهگاهها پردازند تا قلب و روان روشنانه هدف گیرند و روز و روزگار را بر همه تیره سازند .

شب از نیمه گذشت ، شب نشینان را خواب غالب آمد ، پلکها سنگین میشود و رفته رفته دستها بر دیدگان خواب آلوده آشنامیگشت و آنرا نوازش میداد ، نوازشی لطیف و مهربان .

شهر را سکوت فرا گرفت و سکوت زیر چنگال سیاهی میلرزید و دم نمی‌زد ، صبر میکرد و شکیبائی مینمود و در انتظار سپیده دم ، دم بدم دور خود جمع میشد و دوباره در فضا پهن میگشت ، میگرفت و باز میشد ، باز بود ، باز از ترس جمع میشد اینکار سکوت در فضای تاریک شهر بود .

صبر نام گیاهی است تلخ در نهایت تلخی ، شکیبائی را صبر گفتند زیرا

چون صبر تلخ است و تحمل بر آن مشکل، آری مشکل!
صبر میکرد تا برای صابران مژده آورد و سپیده دم را ارمغان خود
میدانست بمایاد میداد که تحمل کنید و از سیاهیها نترسید، خوف و وحشت را
بخود راه ندهید، هدف را نگذارید و بگذرید، شکمیا باشید و صبر کنید.
تاریکیها بالاخره بر طرف خواهد شد آنها را پای استقامت و قدم
دوام نیست.

اگر گهی رنج را تحمل نمودید و پای استقامت را محکم کردید
همای سعادت در آغوش شما غموده است و عروس نیکبختی همخانه و هم خوابه
شما خواهد بود.

میلرزید و تحمل مینمود و شاهد صحنه‌ئی عجیب بود عجیبی که جز از
نفس پلید شیطانی سررشته‌ای نداشت، صحنه‌ئی که جز برای نابودی انسان و
انسانیت بوجود نیامده بود، صحنه‌ئی که گرد آورندگانش جز تیرگی
و تیره بختی برای انسانها منظوری نداشتند.

آری این صحنه و اینگونه صحنه‌ها که از وجود انسان و مزایای
انسانیت خالیست ثمره‌ئی جز فساد و نتیجه‌ئی جز ریشه کن کردن مقام
شامخ انسانیت ندارد. میکوشند که انسان بر افتد و انسانیت از پای
درافتد.

کوشیدند کوششی عجیب، صحنه ساختند صحنه‌ای غریب! در دل
سیاهیها، مجتمه‌اً اما آهسته آهسته در حالیکه سکوت مرگباری بر آنها
حکومت میکرد، پیش میرفتند.

میکوشیدند پای کوبان و میخروشیدند لب گزان و میلرزیدند
چون بیدلرزان، نفسها در سینه‌ها حبس، جز پاهای آنها نبود سیاهی را میشکافت

همه آرام و جز صدای پاهمه چیز خاموش و بی صداست .
 خاموشند و آهسته آهسته و وحشت زده از کنار دیوارهای خانه های
 شهر میگذرند . خود را از همه چیز مخفی میدارند، میخواهند از خودشان
 هم پنهان باشند .

میخواهند کسی آنها را نبیند و از کار و بارشان مطلع نشود .
 در دل تاریکی با قلبی تیره و شتاب زده پیش میروند .
 رفتند و خانه را محاصره کردند !!

چه خانه‌ئی که بجهانی نور میپاشد و انسانیت را نورانی میکند!
 چه خانه‌ئی که پناه بیچارگان و پناهگاه بی پناهان است !
 چه منزلی که منزله‌های انسانیت در مقابلش چهره میساید!
 چه منزلی که کنگره‌های رفیع انسانیت آستانه بوس اوست !
 چه منزلی که گذشتگان را با بشارت دادند و آیندگان بدو هدایت
 شدند .

چه منزلی که خاکیان بدو شرافت یا بند و ملکو تیان بدو افتخار کنند!
 منزلی است که ملکو تیان بی اجازه وارد نشوند و خاکیان را نرسد
 که صداها از ورای آن بلند کنند ،

منزلی است که خانه خدا بخاطر او بنا شده است ،
 منزلی که نور خدا از همه جانب او را احاطه کرده است ؛
 منزلی که محل آرمان بندگان خدا و توده‌های بی نواست ؛
 رفتند تا نور خدا را خاموش کنند و جهانی را در تاریکی و ظلمت فرو
 برند، میخواهند راه سعادت بروی بشر ببندند و دوراه را برای امیال حیوانی

خود هموار کنند و برای همیشه جمال انسانیت را بی فروغ نمایند .
 بی خردان نمیدانستند که این خانه سبب شرافت و بزرگی آنهاست
 این خانه موجب آسایش و راحتی آنهاست، این خانه هرگز بفکر خود نیست
 هر چه میکوشد و تلاش میکند برای سعادت و نیکبختی آنهاست .

او میکوشید آنها را از منجلا بفساد و تباهی نجات دهد، آنها میکوشیدند
 آنرا از پای در آورند . او حیات آنها را میخواست، آنها قتل و نابودی او را ،
 بین تفاوت ره از کجا است تا بکجا !

خوگرفتمگان بر رفتار حیوانی جز از این گونه اعمال غیر انسانی
 لذت نمیبند، لذت نمیبند که صد اها در سینهها حبس گرد و سینهها از دردهای
 متراکم از هم بپاشد و از مملاشی گشتن سینههای انسانها پایه کار خود را
 محکم نمایند .

ولی نمیدانند این انفجار ریشه ستمگران را خواهد کند و این آنها
 و دردها بیخ و بن آنها را خواهد سوزانید سوزشی که التیام نپذیرد و ریشه کن
 شدنی که جوانه نزند و پیوند نگیرد .

در عوض روشن دلان و روشن فکران و صاحبان قلوب نورانی که از
 انوار الهی سرچشمه گرفته اند میکوشند که قلوب تیره تیره فکران را
 نورانی کنند و آنها را حیات ابدی بخشند .

باری سیه دلان جز روزگار سیاه جامعه نخواهند . و روشن فکران
 جز سعادت و آسایش و آرامش و تنویر افکار عمومی چیزی در نظر ندارند .
 رفتند و آستین ظلم تا بمر فقی بالا زدند و خود را برای کشتن بزرگ
 مصلح عالم بشریت مهیا نمودند تا نقشه شیطانی را انجام دهند و توطئه خائنه
 خویشان را جامه عمل پوشانند .

خازنه محاصره ، نفسها در سینه ها حبس ، سینه ها ملتهب و جوشان اما ساکت و بی صدا و هر آن منتظر بیرون آمدن او بودند .

هر کدام پشت بدیوار داده و در انتظار ساءت کار ، دقیقه شماری می کردند و در افکار دور و دراز خود غرق بودند خاطره های تلخ و شیرین را از نظر میگذرانیدند و در دست خوف و رجاء بیم و امید نوسانی عجیب داشتند .

امشب دین خود را بخدایان خود ادا میکنیم .

امشب جزای محمد را کنارش خواهیم گذاشت .

امشب عزت طبقاتی و افتخارات فاه - یلی را بیش از پیش تثبیت

خواهیم کرد .

امشب خواسته خویش را در آغوش خواهیم گرفت .

امشب خار را از سر راه خود بر خواهیم کند .

امشب راه را برای خود هموار خواهیم نمود و دیگر کسی نیست

که مردم را بیدار کند و امتیازات ما را پایمال نماید .

همین امشب است و بس ، مردم انانی و مطالعات فریبی

همین ترس آخرین ترس است .

همین دلهره آخرین دلهره است .

ماد دیگر در امانیم .

نقشه عاقلانه و تدبیر ، مدبرانه است .

عواقب وخیمی در پی نیست

دست تمام قبائل پشت سر ماست آن کیست که بتواند از ما باز جوئی

نموده و انتقام بگیرد؟

(امشب دیگر آخرین شب است که با چهره ملکوتی و پیشانی بلند

و نورانی او مواجه خواهیم شد)

آری افکار شیطانی خود را برای نابودی و کشتن او هر آن تحریک
میکردند و هیجانی عجیب و پر شور در خود بوجود میآوردند .

کینها، غیظها و حسدها را بر میانگیختند تا در موقع عمل بهتر بکوشند
و وظائف خود پرستی و بت پرستی خود را نیکوتر ایفا کنند .

مگر چه شده؟ و او چه کرده است؟ که خونس مباح و بر انداختنش
لازم آمده است؟ جرمش چه بود که بایست این کیفرش باشد؟ آخر مگر
چه گفته است؟!

بهر راست بدانیم در زندگی خود چه جرمی را مرتکب شده بود که
شورای عالی مکه حکم بقتلش کرد و فرمان کشتنش را صادر نمود، آنهم
کشتن بدین وضع غیر انسانی که شبانه دزد مآبانه بخانه او ریخته و در
خاک و خونس کشند و روح لطیفش را از کالبد عزیزش بیرون آورند تا
سینههای پر درد خود را تشفی بخشند .

چه جرمی بود که همه محکمه مکه نمیتوانست او را در مقابل میز محاکمه
حاضر کند و جرمش را باز گوید و دفاع او را بشنود تا همه بشنوند و اگر
مورد قبول محکمه واقع نگردد بدینصریحاً حکم قتلش را برایش باز خوانند
و او را بدست قانون سپرده و قانون را درباره او اجرا نمایند؟ این موضوع
است که ما را بماهیت قضیه بیشتر متوجه خواهد ساخت که موضوع قتل
آنهم باین وضع سرش چیست و علتش کدام است؟

آیا این مرد حرفی داشت؟

آیا سخنی میگفت و منظوری داشت؟

آیا اقدامی کرده و عملی انجام داده بود؟

میگویند بزرگان قریش و رجال مکه اورا پیغام دادند اگر مال و منال میخواهی آنچه در قدرت ماست در اختیار خواهیم گذاشت و اگر سلطنت و حکومت و ریاست میخواهی ترامی پذیریم و خود را ارکان حکومت تو خواهیم دانست و اگر طالب جمال و خواهان پری رویان سیمین بری بگو تا با حسن وجه و اسرع وقت در پیشگاهت حاضر سازیم.

این پیغام را ناچیز شمرد و بدو وقعی ننهاد و در جواب موضوعی حساس و مطلبی قاطع که از فکر بلند و همت عالی او حکایت میکرد فشرده و ملخص بیان داشت .

تا اگر توانند بعمق نظرش پی برده و مطلبش را دریابند و در آغوش نشتا بند و اگر دلی آماده پذیرش ندارد ندر سر خویش گیرند و راه در پیش فرمود:

گر چه نمی توانی دلی اگر توانا باشی و خورشید را بدستم قرار دهی و ماه را در دست دیگرم بگذاری ذره ئی از هدف و منظورم نگاهید و مجال است به پیشنهادات پوشالی و تو خالی شما ترتیب اثر دهم و دست از مأموریت الهی بردارم. فقط نظر مرا بپذیرید و بحر فم گوش هوش فر دهید تا سعادت مند گردید .

بگوئید خدائی نیست جز خدای واحد کسی جز او قابل پرستش نیست جز او را نپرستید و این تنها که بدست خود ساخته و پیرداخته ئید قابل کرنش و نیایش نیستند.

بگوئید **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** تارستگار شوید، تا سعادت مند گردید .

من سعادت و نیکبختی شما را میخواهم، شما در لبه پرتگاه و مشرف بهلا کنید و خود نمیدانید، از من پیروی کنید تا نجات یابید

نه مالی از شما میخواهم .

نه طالب حکومت و سلطنت هستیم .

نه چشم بجهات ظاهری و دامنه‌های حریم حرم شمدارم

فقط موحد شوید و از شرك و بت پرستی کنار آئید

پس هدف و منظور شر. را یافتیم و دانستیم که جز سعادت ابدی برای

آنها چیزی در نظر ندارد .

میگوید سعادت و نیکبختی و آسایش زیر سایه خدا پرستی است

بت و بت پرستی، هوا و هوا پرستی قابلیت اداره اجتماع را ندارد غرائز و

امیال باید تحت کنترل باشد، بت که نمیتواند خود را حفظ کند نتواند اجتماع

را در یابد، هوا پرستی و امیال حیوانی که نهایت و انتها ندارد نباید رهبر و

پیشوای اجتماع قرار گیرد .

میگوید در میان افراد بشر فرقی نیست ، که یکی در صحرای

سوزان و روی ریگهای تفتیده برای بدست آوردن لقمه نانی جان بکند و دیگری

دامن کشان مست مست بروی سنگهای جاروب شده و کنار بر که‌های

کوچک و بزرگ هم میخورد .

همه انسانند و در پیشگاه خدا یکسان .

میگوید : سفیدر امنیتی بر سیاه نیست ، امتیازات طبقات لغو است ، همه

یکسانند ، جز خدا پرستان که فضیلت و شرافشان بسته بجوهر تقوی و نیایش

و پرستش حقا است .

مردم را بیدار میکرد و حقایق زندگی و مطالب دقیق را آهسته آهسته

بگوشان میخواند .

کنار خانه خدا در مقام عبادت با آنها صحبت میکرد .

در میان کوچه‌ها پای بر که‌ها کنار آبخورها بر بالای سنگها و بالاخره

بدنبال اجتماع هر کجا شد، آنهارا بسوی خدا، بسوی سعادت بسوی برادری و بسوی شرافت و فضیلت همی خواند .

خفته هارا بیدار کرد جسمهای افسرده و بی روح را تکان داد .

روح هارا بشوراند و انقلاب فکری عمیق در میان مردم ایجاد نمود

چراغ هدایت را بدست گرفته و از دعوت خویشان تعقیب میکرد .

این راه زروش، این بیداری و هوشیاری نسبی بذائقه ستمگران گران

آمد و خود را در مقابل هیجان فکری و انقلاب روحانی شهرزبون و

ناچیز دیدند .

آنچه قدرت و نیرو داشتند بکار انداختند تا از این پیشرفت سریع

بکاهند. نیروها ضعیف شد و پیشرفت قوی.

آری نیروی ظاهری و قوای مادی نتواند در مقابل نیروی فکری و

هیجان روحی تاب مقاومت آرد و تحمل نماید .

ملتی که دامن کشان و متکبران و ستمکاران بر او استیلا دارند ملتی

است مرده و تاریک روان و افسرده دل.

اجتماعیکه نظام اجتماعی او را جهال و نادانان در دست دارند اجتماعی

است خواب آلوده و بی فکر تا ایجاد فکری عمیق در او نشود و از خواب گران

سری بر ندارد از ذلت و مذلت نجات نیابد و چون فکر جنبش و بیداری در او

ایجاد گشت و بطور صواب هدایت و رهبری شد دیگر دست لرزان و فکر

کوتاه و اندیشه های بچگانه جهال و نادانان قادر بر جلو گیری این حرکت

و جنبش نیست .

هر چه کوشیدند که در مقابل این سیل خروشان افکار و این نهضت

مقدس که از سر چشمه وحی الهام میگرفت سدی ایجاد نمایند نشد .

دیدند دیگر روزگار خرافات گذشته و قافله خرافی بسار بسوی صحرای عدم کشیده و مردم را بالا اطلاعات و امروز و فردا، و عدو و عید، سر گرمیهای فریبنده و بیچگانه نمیشود آرام ساخت و بردوش آنان سوار شد، آری نمیشود.

(مشعلهای فروزان اندیشههای بکر را با خاکستر اوهام نتوان خاموش کرد).

بجای اینکه خود را تسلیم مکتب عالی او نمایند و دست از رفتار دژخیمان خود بردارند و دستورات او را بموقع اجرا گذارند، دخترها را زنده بگور نکنند و از جنگ و نزاع و خونریزی کنار آمده از تجا اوزات و تعدیات خود بکاهند، صفات حیوانی را رها کرده و روح انسان دوستی و صفات حمیده و خصال پسندیده را در خود ایجاد کنند،

بجای استقبال و پذیرفتن این دعوت الهی، بفکر نقشه شیطانی افتاده قتلش را تصویب و جداً باین کار دست زدند. ولی چه سود! چراغی را که ایزد بسر فرزند

اکنون معلوم شد او جرمی که قابل تعقیب باشد نداشت و نمیتوانستند علیه او محکمه تشکیل دهند و برای او پرونده بسازند و او را محکوم باعدام نمایند زیرا گفتار نیک و کردار نیکو و بیان آتشین و منطق قوی و مستدل او راه را بر محکمه مکه بسته و صفات حیوانی و اخلاق ناپسند و آدم کشیها و یک سلسله جرائم و وحشیگریها آنان را از جاده انسانی و راه صحیح باز داشته بود و آنها میخواستند با کشتن او بروی جنایات خود پرده کشند و حجاب آویزند (و بقول معروف خون را با خون بشویند) غافل

از اینکه او در صدد است دامن آنها را از لوث بت پرستی و کثافات اخلاقی پاک کند او میکوشید آنها آدم شوند و بمقام شامخ انسانیت رسیده از گرداب هلاک برهند، از دست جهل و نادانی خلاصی یابند. آنها میخواستند خوش را بریزند، نابودش سازند و بدنبال هوا پرستی خود رفته و بکارهای غیر انسانی ادامه دهند، شانه از زیر بار حقایق خالی کرده بخیال خود آزاد باشند و آزادانه زندگی کنند با این گونه تخیلات و تصورات، اجتماعات مخفیانه و تشکیل جلسه محرمانه و تهیه اسباب کار و تصویب قتل، کار را یکسره میدیدند و شاهد پیروزی را در آغوش غنوده تصور میکردند.

در کنار خانه اش اجتماع کرده دیوار خانه را کمینگاه گرفتند تا بموقع از کمینگاه برآمده بمقصد خویش نائل آیند ولی غافل از اینکه خدای عالم در کمینگاه ستمگران است و موقعیتهای آنی و پیشرفتهای چند روزی را نبایست دلیل پیشرفت کار و توفیق پنداشت و باو غره شد و سراز پا شناخت و بی خردانه نقشه کشید و بی رحمانه بموقع اجرا گذاشت. بلی نباید!

مدتها در پناه دیوار آرام و ساکت بیمناک و وحشتزده ماندند تا آواز خانه بدر آید و مورد حمله قرار گیرد ولی گر نگهدار من آنست که من میدانم شیشه را در بغل سنگ نگه میدارد امین وحی نازل شد، جریان را شرح داد، نقشه را ظاهر نمود، موضوع را بیان کرد و بر نامه کار راهم خاطر نشان ساخت آنها اندند، ماندند تا وقت گذشت و حوصله از دست رفت پای صبرشان سست و وقت کارشان تنگ گشت.

بی رحمانه شتابزده بدون خانه ریختند و اطراف بسترش حلقه

زدند ناگاه صدائی شنیدند که یک مرتبه کاخ امیدشان درهم فرو ریخت و دانستند بستر از وجود او خالیست و این علی است که در جای او قرار گرفته و بر جایگاه او تکیه زده است علی (ع) را دیدند محمد (ص) را نیافتند لطف خدا پیغمبرش را از شر و گزند آنها حفظ فرمود و نقشه آنان را نقش بر آب کرد. **فاعتبروا یا اولی الابصار**

زیادهای شکر

شکر سفید بعلت تولید فعل و انفعال اسیدی در معده و بی بهره بودن از املاح قلیائی دیر هضم و مضراست ، شکر سفید مصنوعی فسفر را از دماغ ، کلسیم را از دندانها و سدیم را از عضلات و اکسیژن را از معده میر باید و بدن را بمسمومیت آدریجی دچار میکنند (۱)
(۲) راز تندرستی

جهان غم نیرزد بشا دی گسرای
نه از بهر غم کرده اند این سرای
جهان از پی شادی و دل خوشی است
نه از بهر بیداد و محنت کشی است
نباید بخود بر ستم داشتن
نباید بخود درد و غم داشتن
چه نیکو مناعی است کار آگهی
وزین نقد عالم مبادا تهی
جهان آن کسیرا بود در جهان
که هست آگه از کار کار آگهان
(از اسکندر نامه)